



نقد اقتصاد سیاسی - نقد بتواریگی - نقد ایدئولوژی

<https://naghd.com>

گورکن سرخ

شوراهای کارگری، ابزار برای دگرگونی انقلابی

شیلا کوهن

ترجمه‌ی: تارا بهروزیان



مهر ۱۳۹۸

**گورکن [موش‌کور] سرخ ممکن است الگوهایی پیش‌بینی‌ناشدنی داشته باشد و به شیوه‌هایی عجیب خود را پنهان کند؛ او با سرعت زیاد زمین را می‌گند و می‌گند، بی‌محابا در مسیر درست پیش می‌رود... -
دانیل سینگر، مسیر گدانسک.**

اصطلاح «شوراهای کارگری» را می‌توان اصطلاحی عام برای شکلی از سازماندهی دانست که در زمان‌های متفاوت و در کشورهای مختلف از سوی گروه‌هایی از کارگران احیا شده است که غالباً از ساختار یا پیشینه‌ی تاریخی آن بی‌خبر بوده‌اند. این شکل سازماندهی در حد اعلا‌ی تجلی‌اش به صورت سوویت [soviet] و در «دست‌پایین‌ترین» تجلی‌اش به شکل کمیته‌ی نمایندگان محل کار، بارها و بارها در وضعیت‌های بارز مبارزه‌ی طبقاتی و حتی در کشمکش‌های کاری هرروزه، به‌ناگاه پدیدار می‌شود.

چرا کارگران به‌شکلی مستقل، این ساختار یکسان کمیته‌بنیاد، نماینده‌محور و مستقیماً دمکراتیک را برای قدرت‌مندترین بیان مقاومت‌شان برمی‌گزینند؟ پاسخ دشوار نیست، زیرا این شکل ساده است؛ شکلی که مقتضیات، موقعیت آن را به وجود می‌آورد و تصادفاً از هوا خلق نمی‌شود. کارگرانی که درگیر مبارزه هستند به عامل زمان، نیاز یا تمایلی ندارند تا به گستره‌ای از گزینه‌های ممکن بیندیشند: ساختار شورای کارگری «به‌طور خودانگیخته» ایجاد می‌شود زیرا این ساختار بلافاصله به نیازهای سازماندهی مبارزات مردم‌پایه پاسخ می‌دهد.

شوراهای کارگری تمام‌عیاری، کم‌وبیش بنا به تعریف، در زمان‌های اوج مبارزه‌ی طبقاتی به‌وجود می‌آید که گرایش دارند تمام دیگر تجلی‌های سنخ‌نمای مبارزه‌ی بارز طبقاتی را نیز نمایان کنند: اعتصاب‌های عمومی، اِشغال‌ها، و گاهی شورش‌ها. کندوکاو کامل سرشت شوراهای کارگری مستلزم بررسی دیگر جنبه‌های این بازه‌های زمانی و ویژگی‌های مشترک آن‌ها نیز هست: قدرت دوگانه، دموکراسی مستقیم، خودکنش‌گری از پایین، انواع تشکل‌های کارگری غیررسمی و میان‌اتحادیه‌ای، همبستگی و اتحاد طبقاتی، و بالاتر از همه، ارتقای آگاهی طبقاتی.

روایت‌های **مارکس** و **لنین** از کمون پاریس ۱۸۷۱ و شورای پترزبورگ ۱۹۰۵، که در آن‌ها شوراهای کارگری کنترل شهرها و کارخانه‌ها را در فرایندی بالقوه انقلابی به دست گرفتند، به پویه‌ای کلیدی اشاره دارد. به این ترتیب که در این پویه، ساختارهای ایجادشده توسط کارگران، همزمان هم دولت سرمایه‌داری را به چالش می‌کشند و هم الگویی بالقوه برای جامعه‌ای جدید تحت هدایت کارگران خلق می‌کنند که در راستای همان خطوط مستقیماً دموکراتیک و پاسخگو سازمان یافته‌اند. از این نظر، شکل «روزمره»ی شورای کارگری پیوندی حیاتی میان شکل سازمانی و گذار سیاسی بنیادین ایجاد می‌کند که حاکی از اهمیت تاریخی و سیاسی کلیدی این ساختار است.

در این فصل، مثال‌هایی از خلال تاریخ سرمایه‌داری ارائه می‌شود تا روشن شود ساختار شوراهای کارگری از مبارزات دهه‌ی ۱۸۴۰ چارتیسم تا مبارزات قرن بیست‌ویکم آرژانتین، چگونه پیوسته بازتولید می‌شوند. بدون

شک، مدل شورای کارگری با وضعیت سیاسی و اقتصادی زمانه‌ی ما نیز مرتبط است: نخست به این دلیل که سرشت پیش‌بینی‌ناپذیر و «خودانگیخته»ی شکل‌گیری شورای کارگری نشان می‌دهد که چنین ساختارهایی حتی در شرایط نامطلوب نئولیبرالیسم قرن بیست‌ویکم نیز می‌توانند از نو پدیدار شوند؛ دوم به این دلیل که قدرت، شاعرانگی و الهام‌بخشی این سازمان‌های بنیادین طبقه‌ی کارگر، یادآوری مهمی به چپ درخصوص اعتبار کماکان پابرجای طبقه است.

«توانایی ... برای عزل بلافاصله‌ی هر نماینده»

همان‌طور که اشاره شد، یکی از ویژگی‌های بنیادین شکل‌گیری شوراهای کارگری اتخاذ‌گریزی شیوه‌ی دموکراسی مستقیم است. این شیوه برخلاف نوع «مبتنی بر نمایندگی» دموکراسی [representative] که با فرایندهای انتخاباتی مرسوم سیاسی و اتحادیه‌ای تدارک دیده می‌شود، شکلی از تصمیم‌گیری دموکراتیک است که خواست اکثریت را به‌طور مستقیم و از طریق نمایندگان [delegates] برخاسته از محل کار مطرح می‌کند. این نمایندگان در صورت عدم موفقیت در اجرای تصمیمات محل کار، بلافاصله باید پاسخگو باشند. دموکراسی مستقیم در نشست‌های جمعی، ساختارهای نمایندگی و «رهبران محلی» پاسخگو و قابل عزل که حضورشان در بسیاری از موقعیت‌های محل کار، معمول است بروز پیدا می‌کند (فش و کوهن ۱۹۹۰).

این ویژگی‌های مستقیماً دموکراتیک از نخستین خیزش‌های طبقه‌ی کارگر تحت نظام سرمایه‌داری قابل تشخیص بوده‌اند، مانند **چارتریسیم**، مبارزه‌ی کارگران بریتانیایی در دهه‌های ۱۸۳۰ و ۱۸۴۰ برای «منشور» شش ماده‌ای که شامل مطالبه‌ی حق رأی عمومی بود. این جنبش توده‌ای یک رهبری مبتنی بر بدنه‌ی کارگری ایجاد کرد که عیار خود را در خلال اعتصاب عمومی تاریخی ۱۸۴۲ نشان داد، ضمن آن که برگزاری مجموعه‌ای از کنفرانس‌های نماینده‌محور [delegate-based] از سنت قدیمی‌تر «کنفرانس‌های میان‌اتحادیه‌ای» اوایل سال ۱۸۱۰ نشأت گرفته بود. (چارلتون ۱۹۹۷).

شکل‌های مشابهی از دموکراسی مستقیم و مشارکتی در خلال غلیان‌های سریع مقاومت بدنه‌ی کارگری نیز پدیدار شده‌اند. در «**طغیان بزرگ**» اواخر دهه‌ی ۱۸۷۰ در ایالات متحده، کارگران راه‌آهن که دست به اعتصاب عمومی علیه کاهش دستمزدها زده بودند، «با نادیده گرفتن رهبری اتحادیه‌های ملی‌شان، نمایندگان ... را برای یک کمیته‌ی مشترک رسیدگی به شکایت‌ها انتخاب کردند؛ اعتصاب به‌سرعت به سنت‌لویس رسید و کارگران در جلسه‌ی اعتصاب، کمیته‌ای متشکل از یک نفر از هر خط راه‌آهن تشکیل دادند و ایستگاه رله را به‌عنوان مقر خود اشغال کردند» (برچر ۱۹۷۷، ۱۷، ۳۲).

بیست سال پس از آن در مجموعه‌ای از مبارزات چشم‌گیر و گسترده با کمپانی‌های راه‌آهن آمریکا در دهه‌ی ۱۸۹۰، ساختارهایی تقریباً مشابه به وجود آمدند. کارگرانی که در ۱۸۹۴ علیه [کمپانی] پولمن اعتصاب کرده بودند یک کمیته‌ی اعتصاب مرکزی تشکیل دادند با حضور یک نماینده از هر منطقه. اتحادیه‌ی تازه‌تأسیس راه‌آهن آمریکا [American Railway Union] به رهبری **یوجین دبس** [Eugene Debs] نیز

قویاً از آن حمایت کرد، اما با این حال کنترل اعتصاب در دست کمیته‌های کارگری باقی ماند. اتحادیه به‌جای هدایت اعتصاب، به‌گفته‌ی دبس «این اختیار را به کمیته داد که در این ایستگاه یا آن خط آهن ابتکار عمل را به دست بگیرد» (همان، ۱۰۱-۱۰۲). این میزان پشتیبانی از کنش بدنه‌ی کارگری از سوی اتحادیه‌های مستقر طبعاً غیرمعمول است؛ حتی **دپس** که بعدها سوسیالیستی قسم‌خورده شد، در نهایت از ترس «شورش»، از حمایت از «کنش توده‌ای مستقیم» در اعتصاب پولمن پا پس کشید (همان، ۱۱۴).

موج‌های اعتصاب قرن نوزدهم که توسط **برچر** مستند شده‌اند، خصلتی تقریباً شورش‌گرایانه را به‌وضوح نشان می‌دهند. با این حال، مبارزات کارگری در طول جنگ جهانی اول سطح بسیار هشداردهنده‌تری از ظرفیت‌های انقلابی را برای طبقه‌ی دستپاچه‌ی حاکم عیان کرد. صرف‌نظر از سوویت‌های روسیه و نقش حیاتی آن‌ها در انقلاب ۱۹۱۷، قلب جنبش شوراهای کارگری در آلمان می‌تپید؛ یعنی جایی که در آن پتانسیل وقوع یک انقلاب با الگوی شوروی و نیز حمایت از آن به اندازه‌ی شکست تراژیک‌اش نیرومند بود. یکی از ملوانان، شورشی را در نوامبر ۱۹۱۸ مستند کرده است که در آن «نمایندگان منتخب ملوانان، در هرکشتی، یک شورا تشکیل دادند» (اپل ۲۰۰۸). در فاصله‌ی جنگ ۱۹۱۴-۱۹۱۸، «تشکل‌های مشابهی در کارخانه‌ها پدیدار شدند. این تشکل‌ها در دوران اعتصاب‌ها توسط نمایندگان منتخب شکل می‌گرفتند». **اپل** در ادامه می‌گوید که «فعالیت مستقل کارگران و سربازان بنا به اقتضاء، شکل سازمانی شوراهای خود می‌گرفت؛ این‌ها شکل‌های جدید سازمان‌دهی طبقاتی بودند». بر اساس این گزارش، با این‌که از نظر **KDP** (حزب اولیه کمونیست آلمان) شوراهای کارخانه «صرفاً شکلی از سازماندهی بودند و نه چیزی بیشتر»، کارگران آن را «مسئله‌ای کاملاً متفاوت – ابزاری برای کنترل از پایین به بالا – می‌دانستند» (همان).

در ایتالیا در خلال سال‌های ۱۹۱۹-۱۹۲۰، جنبش شوراهای کارخانه که در تورینو به اوج خود رسید، یک بار دیگر به شکلی غیرقابل‌انکار، قدرت نهفته‌ی کارگران را – هرچند نه در شکل تحقق‌یافته‌ی آن – نشان داد. کارگران شورشی این جنبش را به دست گرفتند، که در اصل ریشه در «کمیسیون‌های داخلی» کارگران ساده‌ای داشت و از سوی فدراسیون اتحادیه‌ای رسمی، فیوم (فدراسیون فلزکاران ایتالیا) تأسیس شده بود؛ و البته همین نیز نشان‌دهنده‌ی الگوهای دموکراسی مستقیم بود. به‌گفته‌ی یکی از شرکت‌کنندگان در نخستین شورای کارخانه که در اوت ۱۹۱۹ شکل گرفت: «ویژگی کلیدی شوراهای توانایی بدنه‌ی کارگری برای عزل فوری نمایندگان بود». تا اکتبر ۱۹۱۹ جنبش شورای کارخانه توانست کنفرانسی از نمایندگانی از سی کارخانه شکل بدهد که پنجاه‌هزار کارگر را نمایندگی می‌کرد (ماسون ۲۰۰۷، ۲۴۶-۲۴۷). آن‌گونه که **آنتونیو گرامشی**، انقلابی ایتالیایی، استدلال می‌کند: «توده‌های گرفتار در چنبره‌ی منازعات سرمایه‌دارانه... از شکل‌های بورژوازی دموکراسی می‌گسلند» (ویلیام ۱۹۷۵، ۱۶۳؛ همچنین ن.ک. [فصل ۷ این مجلد](#))

حتی در بریتانیای «میان‌رو»، شورش‌های سربازان در ۱۹۱۹ در اعتراض به تأخیر در ترخیص از خدمت، نشان‌دهنده‌ی ویژگی‌های مشابهی از دموکراسی مستقیم است. یکی از سازمان‌یافته‌ترین این شورش‌ها در کاله رخ

داد، که در آن کمیته‌های اعتصاب در تمامی اردوگاه‌های سربازان در انتظار بازگشت به خانه شکل گرفتند. این سربازان شورایی را برگزیدند که «انجمن سربازان و ملوانان ناحیه‌ی کاله» خوانده می‌شد؛ در این شورا اردوگاه‌های بزرگ‌تر، چهار نماینده یا بیش‌تر و اردوگاه‌های کوچک‌تر، دو نماینده داشتند. مقامات دولت بریتانیا متوجه خطر انقلابی چنین ساختاری شدند و به نخست‌وزیر هشدار دادند که «نباید نمایندگان سربازان را به رسمیت بشناسد... هیئت نمایندگی سربازان شباهت خطرناکی به یک **سوویت** دارد» (به نقل از روزنبرگ ۱۹۸۷، ۱۲ تأکید از متن اصلی است).

اما استفاده گسترده‌ی کارگران از این ساختارهای سازماندهی پاسخگو و مستقیماً دموکراتیک، به دوره‌ی آشکارا انقلابی جنگ جهانی اول محدود نمی‌شود. در طول دهه‌های ۱۹۵۰، ۱۹۶۰ و پس از آن، الگوهای تقریباً مشابهی از سازمان‌یابی بدنه‌ی کارگری در خیزش‌های گوناگون کارگران علیه حکومت‌های استالینیستی در اروپای شرقی بروز کرده است. روایات تأثیرگذار انقلاب ۱۹۵۶ مجارستان، و خیزش‌های چکسلواکی، لهستان و دیگر نقاط، نمونه‌های روشنی از دموکراسی مردم‌پایه به‌عنوان بخشی از ساختار شورای کارگران هستند.

آن‌گونه که یکی از تاریخ‌نگاران سازماندهی شورای کارگران در جریان انقلاب مجارستان به ثبت رسانده است، نمایندگان شورا «صرفاً افرادی بودند که مسئولیت اجرای خواست طبقه‌ی کارگر را برعهده داشتند»؛ شوراهای کارگری «به شکلی کاملاً طبیعی از دل دموکراسی کارگران برآمده بودند» (ناگ ۲۰۰۶). این عنصر اساسی، یعنی پاسخگویی، در اظهارنظر نویسنده‌ی دیگری نیز تأیید شده است: «هیچ‌کس هرگز در این اصل که نمایندگان شورای مرکزی باید همواره قابل‌عزل باشند، تردیدی به خود راه نمی‌داد. این اصل به واقعیتی بی‌واسطه بدل شده بود» (اندرسون ۱۹۶۴).

در شورش‌های کارگران در لهستان دهه‌ی ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ الگوهای مشابهی یافت می‌شود که در نهایت به ایجاد اتحادیه‌ای که در آن‌زمان «انقلابی» بود، **سولیدارنوش** (همبستگی)، انجامید. تاریخ‌نگاری زنده‌ی **دانیل سینگر** شکل‌گیری شوراهای کارگری را در کشتی‌سازی‌هایی که با کنش اعتصابی فلج شده بودند، این‌گونه روایت می‌کند: «هر بخش پنج نماینده و در عین حال یک عضو مستقیم انتخاب‌شده در کمیته‌ی اعتصاب داشت... کشتی‌سازی وارسکی که زیر تهدید و در محاصره‌ی نیروی نظامی قرار داشت و در نتیجه‌ی اعتصاب فلج شده بود، مدرسه‌ای برای دموکراسی بود» (۱۹۸۲، ۱۷۳).

با این همه، نمونه‌های دموکراسی مستقیم و ساختارهای کمیته‌ای محل کارمحور را می‌توان در دوره‌های «عادی» سازماندهی و مقاومت کارگران نیز یافت، آن‌ها گرچه طبقه‌ی حاکم و بوروکراسی اتحادیه‌ای را عمیقاً به چالش می‌کشند اما تهدیدی مستقیم برای نظام موجود به حساب نمی‌آیند. در ۱۹۶۸-۱۹۷۴ خیزش‌های ایالات متحده، انگلستان، و بخشی‌هایی از اروپای غربی به شکل‌گیری ساختارهایی تشکیلاتی در بدنه‌ی کارگری منجر شد که گرچه همان شوراهای کلاسیک کارگری نبودند، اما انواع همسانی از دموکراسی و پاسخگویی را به نمایش می‌گذاشتند. کمیته‌های چنداتحادیه‌ای متشکل از نمایندگان

کارگری [shop stewards] در کارخانه‌های تولیدی، کمیته‌های ترکیبی بیناشرکتی، و کمیته‌های صنعتی منجر به شکل‌هایی از دموکراسی مستقیم شدند که در منافع مشخص اعضا ریشه داشت. ساختار کمیته‌ای نماینده‌محور این تشکل‌ها «نزدیکی و پاسخگویی به اعضا را تضمین می‌کرد که دموکراسی‌های «مبتنی بر نمایندگی» [representative] فاقد آن بودند» (کوهن ۲۰۰۶، ۱۶۶).

در همین دوران، در ایالات متحده شماری از «انجمن‌های خواهان اصلاح» اپوزیسیون متعلق به بدنه‌ی اتحادیه‌های کارگری شکل گرفتند که در مسئله‌ی مشخص دستمزد و شرایط محیط کار ریشه داشتند و در عین حال بوروکراسی موجود را نیز به چالش می‌کشیدند. یکی از فعالان، این گروه‌های محل کار را که همان ساختار کمیته‌محور را اقتباس کرده بودند، «منبع نیرویی برای خیزش‌های از پایین» می‌داند که «در سه سال اخیر به مناصب رسمی دیرین پایان بخشیده یا آن‌ها را در معرض تهدید قرار داده بودند... تقریباً بدون استثنا این شورش‌ها اساساً برای بهبود شرایط زندگی شغلی به وقوع پیوستند» (ویپر ۱۹۶۷).

«سال انقلابی» ۱۹۶۸ شاهد مشارکت چشمگیر کارگران فرانسوی در «وقایع ماه مه» بود و اعتصاب‌های گسترده تقریباً موجب به زیر کشیدن دولت دوگل شد؛ کارگران **کمیته‌های اقدام** (comites d'action) را بر اساس فرایندهایی مشابه از دموکراسی مستقیم شکل دادند (سینگر ۲۰۰۲، ۳۱۴f). در «**پاییز داغ**» ایتالیا، موج اعتصاب‌های ۱۹۶۹، که شوراهای کارخانه و کمیته‌های متحد میان اتحادیه‌ای بدنه‌ی کارگری (Comitati Unitari di Base) را شکل داد، شعار کارگران از این قرار بود: «همه‌ی ما نماینده هستیم» (رایت ۲۰۰۲؛ همچنین ن.ک به [فصل ۱۷ همین مجلد](#)). **امپراساس** (شوراهای کارخانه) که در عرض چند روز پس از کودتای ۱۹۷۴ علیه دیکتاتوری سالازار در پرتغال سربرآوردند، علاوه بر مشارکتی بودن، «بسیار دموکراتیک» بودند - برای مثال در کارخانه‌ی پلیسی، «کمیسیون موجود ... شامل ۱۱۸ کارگر می‌شد - که همه‌ی آنان مُصِر بودند در نخستین جلسه با مدیریت شرکت داشته باشند» (رابینسون ۱۹۸۷، ۹۱). خیزش قرن بیست‌ویکم آرژانتین که در نتیجه‌ی تأثیر بحران مالی بر مردمان عادی به وجود آمد، شاهد «جنبش‌های نوینی ... خارج از سنت قدیمی تشکل‌های اتحادیه کارگری، با دموکراسی مستقیم از پایین و رهبران جدید بود» (هرمان ۲۰۰۲، ۳۱؛ همچنین ن.ک. به فصل ۲۰ همین مجلد)

«تنها سد میان ما و آنارشی...»

یک مشخصه‌ی مرتبط و به همان اندازه بااهمیت این تشکل‌های نماینده‌محور پاسخگو، آزادی آنان از ساختارهای رسمی و نهادی - به‌ویژه از اتحادیه‌های کارگری مستقر - بود. شواهد این استقلال و خودمختاری بارها و بارها در توصیف‌های تاریخی شوراهای کارگری تکرار شده است.

ناآرامی بزرگ ۱۹۱۰-۱۹۱۴، که به گفته‌ی تروتسکی در خلال آن «سایه‌ی مهیم انقلاب برفراز بریتانیا به پرواز درآمده بود»، موج اعتصاب کاملاً غیررسمی بود که کارگران سراسر انگلستان، کنش‌های همبسته‌ای به اجرا درآوردند که «به‌وضوح خصلتی غیررسمی داشتند و توسط کمیته‌های محلی اعتصاب هدایت می‌شدند که کاملاً

مستقل از مقامات اتحادیه عمل می‌کردند» (هولتون ۱۹۷۶، ۱۹۱). کمیته‌های اعتصاب معدن چیان ولزی در معادن مختلف ولز جنوبی «هیچ مطالبه‌ی مشخص مشترکی نداشتند - آنان تنها در بی‌اعتمادی به **فدراسیون معدنچیان بریتانیای کبیر** و خوارشماری هیات رئیسه‌ی خودشان با هم اشتراک داشتند» (دنرگفیلد ۱۹۶۱، ۲۴۲). اعتصاب‌های ناآرامی بزرگ «همگی نشان از همین آزرده‌گی بیش‌ازحد و تمایل به بی‌اعتنایی به اقتدار اتحادیه داشتند» (همان، ۲۳۷).

گرچه در اثر وقوع جنگ در سال ۱۹۱۴ پتانسیل انقلابی ناآرامی بزرگ خاموش شد، در مدت یک سال کمیته‌های غیررسمی و ساختارشکن محل‌های کار به‌عنوان بخشی از جنبش نمایندگان کارگری جنگ جهانی اول شکل گرفتند. مطالعه‌ی **هینتون** درباره‌ی این جنبش خاطر نشان می‌کند که «این کمیته‌ها به سبب خصلت نماینده‌محورشان قادر به طرح‌ریزی و اجرای کنش‌های اعتصابی، مستقل از مقامات اتحادیه‌ی کارگری بودند و همین استقلال، اساساً معرف جنبش بدنه‌ی کارگری است» (۱۹۷۲، ۲۹۶).

استقلال کارگران از اتحادیه‌گرایی رسمی برای طبقه‌ی حاکم بسیار نگران‌کننده بود. **چرچیل** در موج اعتصابی ۱۹۱۹ بریتانیا اظهار داشت «مصیبت اتحادیه‌ای‌گرایی این بود که به اندازه‌ی کافی نبود...» اما **بونار لاور**، رئیس خزانه‌داری، از این هم جلوتر رفت: «... سازماندهی اتحادیه‌ی کارگری تنها سد میان ما و آنارشی است» (روزنبرگ ۱۹۸۷، ۶۸).

جنبش شوراهای کارگران آلمان در ۱۹۱۷ نیز به شیوه‌ای مشابه، به دنبال «سیل اعتصاب‌های غیررسمی شکل گرفت که ناگهان کل کشور را درنوردید. هیچ تشکل رسمی‌ای رهبری آن را بر عهده نداشت» (اپل ۲۰۰۸). شوراهای کارگری‌ای که یک سال بعد سربرآوردند، «خط مقدم یورش کارگری بودند که نیروهای کارگری سنتی تمایلی به رهبری آن نداشتند» (گلوکشتاین ۱۹۸۵، ۱۰۶-۱۰۷). این استقلال در موفقیت چنین بسیجی نقشی محوری داشت: «این ملوانان بودند که رها از تجربه‌ی «روش معمول و صحیح» هدایت مبارزه‌ی طبقاتی تحت شرایط متعارف، با جسارت دست به عمل زدند و کارگران پیش‌آهنگ را به کنش واداشتند» (گلوکشتاین ۱۹۸۵، ۱۱۲).

این استقلال که طبقه‌ی حاکم را نگران می‌کرد، به همان اندازه نیز برای مقامات اتحادیه و حتی پس از انقلاب روسیه برای رهبران احزاب کمونیست اروپایی نگران‌کننده بود. در ایتالیا، هم فدراسیون اتحادیه‌ی کارگران ایتالیا و هم احزاب اصلی چپ، از جمله حزب کمونیست، به جنبش شوراهای کارگری تورینو به دیده‌ی تردید می‌نگریستند و آن‌ها را «آنارشیست» می‌دانستند.

با این همه، این «آنارشیسم» - یعنی خودکنش‌گری کارگران که در ساختار دموکراتیک شوراهای کارگری ریشه دارد - معرف سرشت بنیادین مبارزه‌ی مؤثر طبقه‌ی کارگر است. **بالاژ ناگ** در نوشته‌ای درباره‌ی شوراهای کارگری مجارستان، با سوگندی صادقانه بر این سرشت مستقل و طبقه‌محور سازماندهی شورایی کارگران، صحنه می‌گذارد: «ما فراموش نخواهیم کرد که این خود کارگران بودند که بدون هیچ سازمان، حزب،

گروه، اتحادیه‌ی کارگری و چیزهایی از این دست، تجربیات کل تاریخ جنبش کارگری را از نو آموختند و به آن غنا بخشیدند» (۲۰۰۶).

خودانگیختگی و خودکنش‌گری

شبهات مسائل مربوط به استقلال طبقه‌ی کارگر و خودکنش‌گری هنگامی روشن می‌شود که دریابیم چگونه شوراهای کارگری گرایش دارند «به شکلی خودانگیخته» و بدون تدارک آگاهانه به وجود آیند. بسیاری با این استدلال که رهبری همواره حتی در مردم‌پایه‌ترین مبارزات امری حیاتی است، مفهوم خودانگیختگی را به نقد کشیده‌اند (برای مثال ن.ک. به زندگی‌نامه‌ی تونی ماتزوکی فعال کارگری صنعت نفت آمریکا به قلم لس لئوپولد). صاحب‌نظران بریتانیایی در حوزه‌ی تشکل‌های کارگری مانند کلی (۱۹۹۸)، **دارینگتون** (۲۰۰۹) و **گال** (۲۰۰۹) رهبری محل کار را ذیل بحث بسیج کارگری مورد بررسی قرار داده‌اند.

با این همه، هنگامی که گستره‌ی وسیع تاریخی و جغرافیایی سازماندهی شورایی کارگران را در نظر آوریم، روشن می‌شود که هنگام توصیف ریشه‌ها و حرکت جنبش، خودانگیختگی امری اجتناب‌ناپذیر است. تمامی روایت‌ها از شوراهای کارگری و ساختارهای مشابه، آن‌ها را «بارقه»هایی توصیف می‌کنند که به شیوه‌ای پیش‌بینی‌ناپذیر از دل نیازهای مشخص کارگران، خواه در محیط‌های کار و خواه در جنبش‌های گسترده‌تر محل کارمحور، سربرمی‌آورند.

جنبش چارتیست در دهه‌ی ۱۸۳۰ و ۱۸۴۰ شاهد «اتحادهای خودجوش مردمی بود که در آن مرزهای صنفی و مرزهای ماهر و غیرماهر از بین رفت» (چارلتون ۱۹۷۷، ۶). **لنین** درباره‌ی کمون پاریس که در آن کارگران دست به تصاحب کوتاه‌مدت اما تاریخی قدرت دولتی زدند، می‌نویسد: «کمون، خودانگیخته رخ نمود. هیچ‌کس آگاهانه و به شیوه‌ای سازمان‌یافته آن را تدارک ندیده بود» (مارکس و لنین ۱۹۶۸، ۱۰۰). «حتی انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، که شاهد نخستین ظهور شوراها بود، بسیار خودانگیخته‌تر از چیزی بود که لنین تصور می‌کرد» (لیند ۲۰۰۳).

شوراهای کارگری ایجادشده در انقلاب آلمان به شکلی خودانگیخته پدیدار و بازپدیدار شدند، حتی پس از آن که توسط نیروهایی از هر دو جناح چپ و راست در هم شکسته شدند. **اپل** (۲۰۰۸) معتقد است که «هیچ حزب یا سازمانی این شکل از مبارزه را پیشنهاد نکرده بود. این جنبش، تماماً خودانگیخته بود» (۵) در ایتالیا جنبش شوراهای کارگری را می‌توان در جنبش‌های «خودجوش» کارگری در تابستان ۱۹۱۷ ردیابی کرد، «هنگامی که کارخانه‌ها ناگهان به محلی برای تظاهرات ضدجنگ بدل شدند... به نظر می‌رسد خیزش‌های بلافاصله پس از آن کاملاً خودانگیخته بوده‌اند» (ویلیامز ۱۹۷۵، ۶۳).

در بسیاری از منازعاتی که به شکل‌گیری شوراهای کارگری در قرن اخیر منجر شده‌اند، این عنصر خودانگیختگی پیوسته از نو ظاهر می‌شود که نشان می‌دهد کارگران درس‌های طبقه‌محور را مستقلاً و مکرراً می‌آموزند و به کار می‌بندند. سینگر در شرح رویدادهای مه ۱۹۶۸ فرانسه می‌نویسد: «خودانگیختگی، ویژگی

تکرارشونده‌ی همه‌ی روایت‌های این جنبش است... جنبش مه آشکارا خودانگیخته بود، به این معنا که احزاب و اتحادیه‌های رسمی هرگز ابتکار عمل را به دست نگرفتند» (۲۰۰۲، ۳۱۵). بحران سیاسی شیلی در اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ شاهد «کنش‌های خودانگیخته و سازمان‌نیافته‌ی مقاومت از سوی طبقه کارگر بود» (گنزalez ۱۹۸۷، ۶۴)، و خیزش‌های کارگران در آرژانتین در سال‌های ۲۰۰۰-۲۰۰۱ نیز به طور متمرکز برنامه‌ریزی نشده بود.

«فلاکت مشترک عامل پیوند با یکدیگر»: اتحاد طبقاتی درون شوراهای کارگری

به‌رغم خودانگیختگی کنش شوراهای کارگری، ویژگی‌های اصلی شوراهای کارگری که تا این‌جا برشمردیم - ساختارهای نماینده‌محور دموکراسی مستقیم، خودکنش‌گری و استقلال طبقاتی - از هیچ‌زاده نمی‌شوند. بازآفرینی مداوم این ساختار خاص شورایی نشأت‌گرفته از تجربه‌ی مشترک کارگران از فرایند کار سرمایه‌دارانه است که حتی در دوران‌های نسبتاً «خاموش»، همبستگی و اتحادی را درون سرشت اساساً جمعی کار شکل می‌دهد. **ویلیامز** در روایتش از جنبش شوراهای کارخانه در ایتالیا بر این عقیده است که در محل کار «وحدت، امری ذاتی در خود فرایند تولید است، فعالیتی خلاقانه که اراده‌ای برادرانه و مشترک می‌آفریند» (۱۹۷۵، ۱۱۵).

این وحدت طبقاتی مبتنی بر تولید، سرشت جمعی و مشارکتی فعالیت شوراهای کارگری را حتی در دوران‌های کم‌تر انقلابی، شکل می‌دهد. در خلال **طغیان بزرگ**، یک روزنامه‌ی محلی در اوهایو گزارش کرد که در جلسات کمیته‌ی اعتصاب، کارگران «انسجامی چشمگیر داشتند، گویی فلاکت مشترک آن‌ها را به هم پیوند داده است» (برچر ۱۹۹۷، ۳۳؛ به نقل از کلمبوس دیسپچ، ۲۰ ژوئیه‌ی ۱۸۷۷). **فرنس توک** از نمایندگان شورای کارگران مجارستان نیز اشاره می‌کند که چگونه در جلسه‌ی مرکزی مهم شوراهای ۱۴ نوامبر ۱۹۵۶، «همه، با آن‌که از کارخانه‌های متفاوتی آمده بودند، دقیقاً یک چیز را می‌خواستند، گویی از قبل بر سر دیدگاه‌هایشان به توافق رسیده بودند». **ناگ** اظهار می‌دارد که «به این ترتیب شوراهای حقیقتاً به وحدت طبقه‌ی کارگر جامه‌ی عمل می‌پوشانند» (۲۰۰۶، ۳۱).

بنابراین، همبستگی محیط‌کار هم در دوره‌های انقلابی بحران و هم در تجربه‌های هرروزه‌ی طبقه‌ی کارگر بروز می‌یابد. **برچر** با توصیف نیرومندشدن سازمان‌یابی گروه‌های کاری در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ می‌گوید: «فرایند نهانی و نامریی اعتصاب سراسری عمدتاً در این گروه‌ها شکل می‌گرفت. این گروه‌ها انجمن‌هایی بودند که درون آن‌ها کارگران به مخالفت با رؤسا برمی‌خاستند... و با این کار قدرت جمعی خود را کشف می‌کردند» (۱۹۹۷، ۲۲۷). از نظر **برچر**، این فرایند «دو عنصر منازعات نیروی کار را» برجسته می‌کند «که بذره‌های دگرگونی اجتماعی را در خود دارند: کنش خودگردان و همبستگی» (همان، ۲۹۸).

مسئله، خود مسئله نیست...

این نمونه‌ها نشان می‌دهند که بذرها و ساختارهای این ماجراهای بالقوه انقلابی، در سطوح «روزمره»ی مقاومت و واکنش بدنه‌ی کارگری وجود دارد. نوعی از آگاهی که در خلال سازماندهی شورای کارگری بسط می‌یابد،

حتی در انقلابی‌ترین سطوحش به واکنش کارگران به تجربه‌ی «عادی» فرایند کار سرمایه‌دارانه، با همه‌ی آزارهای هرروزه‌اش، گره خورده است.

به این ترتیب، جدال‌هایی که از مطالبات و مسائل مادی روزمره در «زمان‌های متعارف» سربرمی‌آورند، نشان‌دهنده‌ی نوک کوه یخ مبارزه‌ی نهانی طبقاتی است که در زمان تشدید این جدال‌ها بیش‌ازپیش آشکار می‌شود. از این نظر، بنا به نوشته‌های **برچر** می‌توان گفت «مسئله، خود مسئله نیست» (برچر ۱۹۹۷، ۲۸۲). تجربه‌های کارگران از استثمار و سرکوب، نارضایتی و خشم طبقاتی مداومی ایجاد می‌کند که ممکن است باعث برانگیختن مقاومت نشوند اما به سطح می‌آیند و در وضعیت‌های درگیری صریح، عیان می‌شوند. گرامشی این آگاهی «دوگانه» یا پنهان را در ذهن دارد، آن هنگام که استدلال می‌کند مقاومت کارگری «نشان می‌دهد که گروه اجتماعی مورد بحث ممکن است در واقع برداشت خود را از جهان داشته باشد، ولو برداشتی ابتدایی و خام؛ برداشتی که خود را در عمل - یعنی زمانی که گروه به مثابه‌ی کلیتی اندام‌وار عمل می‌کند - ولو گه‌گاه و لمح‌وار، بروز می‌دهد (همان، ۳۲۷). **دانگرفیلد** با توصیف مبارزه‌ی کارگران بارانداز در **ناآرامی بزرگ** ۱۹۱۰-۱۹۱۴ استدلال می‌کند: «بسیار دشوار است که بگوییم آن‌ها دقیقاً چه می‌خواستند... اما در دل همه‌ی نارضایتی‌هایشان خشمی فزاینده وجود داشت که از پرداخت دستمزدی بخور و نمیر به جوش آمده بود... . نارضایتی‌هایشان خشمی فزاینده وجود داشت که از پرداخت دستمزد نیست؛ اعتصاب برای پول بی‌عدالتی ناشی می‌شود... صدایی است نادیده‌انگاشته‌شده، که برای به رسمیت شناخته‌شدن، برای همبستگی و برای قدرت، غریب برمی‌آورد» (۱۹۶۱، ۲۴۹). این آگاهی دوگانه، خود می‌تواند به شرایطی بیانجامد که مطالبات کارگران «فراگذرنده» شود - یعنی امکان و چه بسا ضرورت نوع کاملاً جدیدی از جامعه را پیش بکشد: «در دوره‌های اعتصاب عمومی، کارگران، در مقام انسان‌های سرکوب‌شده و استثمارشده‌ای که سر به شورش گذاشته‌اند، می‌اندیشند، سخن می‌گویند و عمل می‌کنند... دستور کار آنان برپایه‌ی نیازشان شکل می‌گیرد، نه بر اساس «آن‌چه بازار تاب تحملش را خواهد داشت» (برچر ۱۹۹۷، ۲۸۶).

تاریخ شوراهای کارگری نشان می‌دهد که این فرایندها و تغییرات آگاهی مرتبط با آن‌ها تقریباً همواره در مسائل مادی پایه‌ای ریشه دارد، که می‌تواند سطوح طنین‌گری شورش را از سطحی ظاهراً پیش‌پاافتاده یا «اکنونمیستی» به سطوح بالاتر ارتقا دهد. یک نمونه‌ی تاریخی، اعتصاب حروف‌چین‌های پتروگراد در سال ۱۹۰۵ است که به گفته‌ی تروتسکی «از علایم نگارشی آغاز و به براندازی حکومت مطلقه ختم شد» (تروتسکی ۱۹۷۱، ۸۵). بنابراین، این اعتصاب «معمولی» جرقه‌ی انقلاب ۱۹۰۵ را زد که به نخستین شکل (بسیار ضعیف) دموکراسی پارلمانی در روسیه - و نیز نخستین سوویت پتروگراد - انجامید. باین که در آن زمان حتی انقلابیون روسی به اهمیت این موضوع پی نبردند، این ساختار سوویتی - نوعی شوراهای کارگری - بعدها به قدرت گرفتن طبقه‌ی کارگر در ۱۹۱۷ یاری رساند.

جرقه‌ی انقلاب فوریه ۱۹۱۷ با اعتصاب زنان بافنده، اعتراض به کمبود نان و یک اعتصاب کاملاً «معمولی» علیه آزار و اذیت‌ها در عملیات عظیم مهندسی [کارخانه] پوتیلوف روشن شد (تروتسکی ۱۹۶۷، ۱۱۰). در همان سال در ایتالیا زنان طبقه‌ی کارگر که ۱۲ ساعت در روز در کارخانه‌ها کار می‌کردند و مجبور بودند ساعت‌ها در صف جیره‌ی ناچیز خواربار بایستند، در نهایت شورش نان را به‌راه انداختند و «هنگامی که زنان پیوندی حیاتی با نیروی صنعتی کارگران برقرار کردند، این شورش ابعاد یک عصیان تمام‌عیار را به خود گرفت» (گلوکشتاین ۱۹۸۵، ۱۶۹-۱۷۰).

در تاریخ نمونه‌های فراوانی از جنبش‌هایی وجود دارد که در نارضایتی‌های روزمره ریشه دارند که نتیجه‌ی آن‌ها در نهایت به چالش کشیدن نظام سرمایه‌داری است. خیزش‌های میانه تا اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰ شیلی، پرتغال و ایران همگی با تأکید بر نیازهای مادی اساسی، شکل‌های مستقل اما مشابهی از سازماندهی شورای کارگران را ایجاد کردند. در شیلی که در آن کارگران «شکل جدیدی از سازماندهی... همان «کمر بند صنعتی» یا **کمر بند حفاظتی** ... را به وجود آوردند، یکی از کارگران کشاورز شیلیایی می‌گوید: «آدم‌هایی وجود دارند که ما باید غذایشان را تأمین کنیم و خانواده‌هایی که باید از آنان نگهداری کنیم. دیگر طاقت‌مان طاق شده است» (گنزالز ۱۹۸۷). اگرچه شوراهای انقلابی سربازان، ملوانان و کارگران پس از کودتای ۱۹۷۴ پرتغال، در کارخانه‌ها تأسیس شده بودند، «اما به نظر کسانی که این شوراها را برپا کردند، کمیسیون‌های کارگری صرفاً کمیسیون‌هایی اقتصادی بودند» (رابینسون ۱۹۸۷). در ایران جنبشی که به انقلاب ۱۹۷۹ منتهی شد در نتیجه‌ی اعتصاب‌ها، تحصن‌ها و دیگر انواع اعتراضات صنعتی‌ای شکل گرفت که [بیش‌ترشان] معطوف به مطالبات اقتصادی بودند (پویا ۱۹۸۷).

بارها ثابت شده است که این تمرکز بر مسائل مادی اساسی، مانعی برای شکوفایی آگاهی طبقاتی و سیاسی سریعاً گسترش‌یافته در فرایندی مستقل از احزاب «سوسیالیست» از پیش موجود نیست. همان‌گونه که یکی از سازمان‌دهندگان آمریکایی در دهه‌ی ۱۹۳۰ اشاره می‌کند: «فقدان به‌شدت تأسف بار ایدئولوژی سوسیالیستی در جبهه‌ی کارگران به‌واقع مانع نمی‌شود که آن‌ها کاملاً ضد سرمایه‌داری عمل کنند.» (برچز ۱۹۹۷، ۱۶۵).

با این حال، هنگامی که این «جهش» به آگاهی و استقلال طبقاتی رخ دهد، اغلب تجربه‌ای دگرگون‌کننده است؛ کارگران دخیل در خیزش قرن بیست‌ویکم آرژانتین مدعی بودند که «ما کارهایی انجام دادیم که هرگز حتی فکرش را هم نمی‌کردیم و هنوز هم نمی‌دانیم مجبور به انجام چه کارهای دیگری خواهیم بود» (هرمان ۲۰۰۲، ۲۳). به همین ترتیب، وقتی شوراهای کارگری با گرایش‌های اقتصادی در پرتغال در حال رشد و گسترش بود «کارگران و سربازان تشنه‌ی ایده‌های [نو] بودند... **دولت و انقلاب** لنین به پر فروش‌ترین کتاب تبدیل شد» (رابینسون ۱۹۸۷، ۹۷). سینگر درباره‌ی فعالیت کارگران فرانسوی در مه ۱۹۶۸ می‌گوید: «اعتصاب عمومی ... با حضور میلیون‌ها انسان مشتاقی که در دوره‌های متعارف دسترسی به آنان ممکن نیست، می‌تواند مدرسه‌ای برای آگاهی طبقاتی باشد» (۲۰۰۰، ۱۶۱-۱۶۲).

«روح راکد کل صنعت...»

در کنار شکوفایی آگاهی سیاسی که غالباً با خیزش‌های کارگری و ایجاد شوراهای کارگران مشخص می‌شود، مسئله‌ی قدرت طبقاتی، فارغ از تجربه و آگاهی کسانی که درگیر آن هستند، مطرح می‌شود. این مسئله برای طبقه‌ی حاکم و رهبران کارگری «رفرمیست» کاملاً روشن است. همان‌طور که اپل می‌گوید، در خلال جنبش انقلابی در آلمان، شوراهای کارگری «خود را در مقام یگانه‌شکلی از سازمان‌دهی نشان دادند که خود را مجاز به ترسیم خطوط کلی قدرت کارگری می‌داند و بنابراین... زنگ خطری برای بورژواها و سوسیال‌دموکرات‌ها به شمار می‌آمدند» (۲۰۰۸، ۵).

در ادامه درباره‌ی مسائل کلیدی «قدرت دوگانه» - در واقع قدرت دولتی - بحث می‌کنیم که با سازماندهی شورایی کارگران پیش کشیده می‌شود. مثال‌های فوق‌همچنین نشان‌دهنده‌ی قدرت اقتصادی عظیمی است که کارگران از طریق امتناع از کار اعمال می‌کنند. دانگرفیلد در توصیف اعتصاب معدن‌چیان در دوران **ناآرامی بزرگ** این‌گونه توضیح می‌دهد: «اعتصابی خودانگیخته و خودجوش که به‌رغم توصیه‌ی رهبران از سوی تعداد انگشت‌شماری از ولزی‌ها آغاز شد... سرانجام ناقوس هشدارش را در روح راکد کل صنعت به صدا درآورد» (۱۹۶۱، ۲۴۷).

در جریان انقلاب مجارستان، روشنفکران و کارگران غیرصنعتی که در ابتدا اهمیت شوراهای کارگری را درک نکرده بودند، خیلی زود «دریافتند که مرکز واقعی قدرت در کشور در این شوراها نهفته است. **کادار** (رهبر استالینیست) نیز این را می‌دانست» (اندرسون ۱۹۶۴، ۸۷). سینگر (۱۹۸۲) درباره‌ی شورش کارگران لهستانی در ۱۹۸۱ این نکته را چنین خلاصه می‌کند: «برخلاف آنچه برخی کارشناسان گمان می‌کردند یا امیدوار بودند، قدرت **همبستگی** [۱] ... ظرفیت طبقه‌ی کارگر برای توقف صنعت و فلج کردن کشور، دست آخر فروکش کرد» (۲۵۵).

حتی در نمونه‌های کم‌تر چشم‌گیر مقاومت کارگریِ امروزی نیز هر دو نیروی دولت و اتحادیه‌های کارگری، بلافاصله در برابر هرگونه اعمال محدودیت بالقوه از سوی کارگران بر مالکیت یا سودآوری، قاطعانه مخالفت می‌کنند. روایت‌های کارگران از اشغال‌های سال‌های ۲۰۰۸ و ۲۰۰۹ در شرکت‌های وستاس و وستون در بریتانیا (اسمیث ۲۰۰۹، ویلسون ۲۰۰۹) گواهی بر این فرایند است.

«آماده‌اید؟» قدرت دوگانه و سوویت‌ها

در فرصت‌های تاریخی که شوراهای کارگری با خصلتی کاملاً انقلابی یا شبه‌انقلابی پدیدار می‌شوند، سرشت و معنای قدرت دوگانه‌ی کارگران و شوراهای کامل و بالیده، روشن‌تر از همیشه است؛ در واقع به نظر گوکلشتاین «سوویت‌ها صرفاً در وضعیت قدرت دوگانه امکان ظهور دارد» (۱۹۸۵، ۲۱۸).

اما منظور ما از «قدرت دوگانه» چیست؟ در بخش پیشین، سرشت و اهمیت قدرت کارگران - خواه بالقوه و خواه بالفعل - آشکارا هسته‌ی مرکزی استدلال بود. چنین قدرتی ذاتاً با نقش کارگران در تولید و تأثیر امتناع از

کار، به‌عنوان تهدیدی دائمی بر سرمایه، گره خورده است. مفهوم قدرت دوگانه با این پویای کلیدی مرتبط با تولید، پیوند دارد اما بُعد مهم دیگری نیز دارد: تسلط بر سازماندهی سرمایه و نظام اقتصادی تحت هدایت کارگران. در وضعیتی که کشمکش گسترده‌ای در جریان است، شورای کارگری یا کمیته‌ی اعتصاب عمومی اغلب قدرت را با یک دولت ملت‌هت بورژوازی شریک می‌شود، که رغبتی به شراکت در قدرت ندارد. مناسبات معمول قدرت در جامعه از اساس به واسطه‌ی پیامدهای عظیم سیاسی و غالباً انقلابی زیر و رو شده‌اند. در تاریخ نمونه‌های فراوانی از موقعیت‌های قدرت دوگانه وجود دارد که جهتی تماماً انقلابی داشتند، گرچه همیشه به نتیجه نرسیدند. در اعتصاب‌هایی که سراسر لیورپول را در خلال **ناآرامی بزرگ** در نوردید، یک کمیته‌ی اعتصاب درون شهری، یک نظام مجوز حمل‌ونقل را به اجرا گذاشت که «مشروعیت اقتدار حاکمیت را به‌وضوح به چالش کشید و هدف از آن نیز همین بود (هولتون ۱۹۷۶، ۱۰۲). در ۱۹۱۹ اعتصابی سراسری در سیاتل که بر پایه‌ی سازماندهی یک کمیته‌ی اعتصاب عمومی شکل گرفته بود، عملاً یک ضد‌دولت را در شهر شکل داد» (برچر ۱۹۹۷، ۱۲۲).

در همان سال، لوید جورج [۲] همیشه مکار اجازه داد تا رهبران اتحادیه‌ی کارگری بریتانیا با تشریح پیامدهای سیاسی اقدامات تهدیدآمیز میان اتحادیه‌ای، با طناب خودشان به ته چاه بروند: «اعتصاب... بحران قانون اساسی را به نخستین اولویت تبدیل می‌کند. زیرا، اگر نیرویی در دولت به وجود آید که از خود دولت قوی‌تر باشد، آنگاه باید آماده باشد تا وظایف دولت را نیز برعهده بگیرد... آقایان آیا به این امر اندیشیده‌اید؟ ... آیا آماده‌اید؟» نیازی به گفتن نیست که رهبران اتحادیه خیلی زود در این چالش شکست خوردند (روزنبرگ ۱۹۸۷، ۷۴). آخرین خیزش بزرگ بریتانیا در این دوران، اعتصاب عمومی ۱۹۲۶، شاهد تأسیس «شوراهای اقدام» و تجربیاتی چند در زمینه‌ی قدرت دوگانه برای اعتصاب‌کنندگان بود؛ آن‌گونه که یکی از اعتصاب‌کنندگان گفته است: «کارفرمایان کارگران با کاسه‌ی گدایی در دست می‌آمدند و برای مجوز التماس می‌کردند ... تا کارگران‌شان اجازه داشته باشند عملیات [کاری] معینی را انجام دهند» (پست‌گیت و همکاران، ۱۹۲۷، ۳۵).

تا آن زمان موج انقلاب در سراسر جهان صنعتی به نقطه‌ی اوج خود رسیده بود. از آن زمان تا دهه‌ی ۱۹۳۰ که کارگران آمریکایی در مبارزه برای سازماندهی اتحادیه‌ای دست به اعتصاب و تحصن زدند، مواجهه‌ی توده‌ای دیگری با سرمایه رخ نداد. اما توازن‌بخشی [به نیروها] از طریق دولت سرمایه‌داری که در مفهوم «قدرت دوگانه» تجسد می‌یابد ناپدید نشده بود. در سال ۱۹۴۵، در آشفتگی پس از جنگ هنگامی که «زور متزلزل سرنیزه، یگانه مانع میان کارگران فرانسوی و قدرت واقعی، بود»، **تورز**، رهبر حزب کمونیست فرانسه، با متهم کردن کارگران **کمیته‌های رهایی‌بخش محلی** [Committees of Liberation] به این که «جانشین دولت‌های محلی شده‌اند»، ناخواسته قدرت بالقوه‌ی آن‌ها را یادآور می‌شد. (اندروسون، ۱۹۶۴، ۹).

در موج اعتراضات کارگری اروپای شرقی پس از جنگ، شورای کارگری در یکی از شهرهای مجارستان «نیروهای مبارز کارگری را شکل داد... و به‌عنوان یک دولت محلی مستقل از قدرت مرکزی، دست به

سازماندهی نیروی خود زد». تا ماه نوامبر، تقریباً تمام ایستگاه‌های رادیویی تحت کنترل شوراهای انقلابی درآمده بود؛ «یک وضعیت کلاسیک «قدرت دوگانه» حاکم بود» (اندرسون ۱۹۶۴، ۶۹، ۷۸-۷۹). در لهستان عصیان زده‌ی دهه‌ی ۱۹۷۰، حکومت ورشو «رفته‌رفته کابوس دیدگاه قدرت دوگانه‌ی لنین را تجربه می‌کرد» و هنگامی که مبارزات مشابهی مبتنی بر شوراهای کارگری در ۱۹۸۰ از نو فوران کرد، «کمیته‌های میان‌کارخانه‌ای به مثابه‌ی ارگان‌های قدرت موازی بار دیگر پدیدار شدند و دست به کنش زدند» (سینگر ۱۹۸۲، ۲۲۱).

همان‌طور که پیش‌تر هم اشاره شد، الگوهای شبه‌انقلابی مبارزه در دوران‌های غیرانقلابی نیز می‌توانند نمایان شوند. در خلال موج اعتصاب «**زمستان نارضایتی**» ۱۹۷۸-۱۹۷۹ در بریتانیا که اغلب به علت خصلت «اکنونیستی» و «فرقه‌گرایانه» اش از آن انتقاد شده است (کلی ۱۹۸۸)، عناصر قدرت دوگانه خیلی زود نمایان شد. یکی از نویسندگان کنش‌گر، این جدال را این‌گونه شرح می‌دهد: «در مدت زمان کوتاهی کمیته‌های اعتصاب درحال تصمیم‌گیری بودند که چه چیزهایی باید از بسیاری از کارخانه‌ها یا بنادر خارج یا به آن‌ها وارد شود. جوازهایی برای مواد ضروری صادر می‌شد... در برخی از موارد، کمیته‌های اعتصاب کنترل خدمات عمومی کل شهرها را به دست گرفته بودند (تورنت ۱۹۸۸). خود یکی از وزرای دولت شرح داد که کمیته‌های محلی اعتصاب رانندگان کامیون، رانندگان قطار و سایر گروه‌ها، حمل‌ونقل تدارکات ضروری را همانند یک «حکومت شورایی کوچک» [little Soviets] سازماندهی می‌کنند، از سوی دیگر، تاچر، نخست‌وزیر محافظه‌کار آینده چنین نوشت: «دولت حزب کارگر، اداره‌ی کشور را به کمیته‌های محلی اعضای اتحادیه‌های کارگری واگذار کرده بود»، سخنی که طنینی از مفهوم «قدرت دوگانه» را در خود داشت (تاچر ۱۹۹۵، ۴۲۰؛ کوهن ۲۰۰۶، ۵۰).

در بریتانیا نیز شاهد یکی از مبارزه‌های قرن بیست‌ویکمی بوده‌ایم که روزنامه‌ها توصیفی غیرمنتظره از آن ارائه کردند: «هفت روزی که **حزب کارگر جدید** را لرزاند». [۳] و [۴] طی آن یک هفته‌ی باورنکردنی [سورنال] در سپتامبر سال ۲۰۰۰، در «شورش بدون رهبر» علیه مالیات‌های سنگین به مواد سوختی. کارگران حمل‌ونقل بین‌شهری در اعتراضی از سر درماندگی، مخازن سوخت و پالایشگاه‌ها را بستند و به این ترتیب، به سرخط اخبار تبدیل شدند. در عرض چند روز سوپرمارکت‌ها از مواد غذایی خالی شدند، سرویس‌های آمبولانس محدودیت سرعت تعیین کردند و متولیان کفن و دفن گزارش کردند که آن‌ها سوخت کافی برای دریافت اجساد دارند اما این میزان سوخت برای خاکسپاری آنان کافی نیست.

با این‌همه، این کارگران مستأصل جدال را به‌وضوح به وضعیت «قدرت دوگانه» کشاندند. روزنامه‌ها نوشتند که پیش‌قراولان اعتصاب برای این که اجازه بدهند تانکرها از پالایشگاه‌ها خارج شوند، مورد به مورد رأی‌گیری می‌کنند... راننده پرونده‌ی خود را به کارگران اعتصابی ارائه می‌کند و منتظر تصمیم آنان می‌ماند.» شباهت‌ها با

زمستان نارضایتی مشخص بود و در گفته‌های سران حکومت با «وحشت عمیقی ... درباره‌ی پیامدهای سیاسی این بحران» بازتاب می‌یافت (کوهن ۲۰۰۶، ۱۳۳-۱۳۴).

این مورد نشان می‌دهد که «موقعیت‌های قدرت دوگانه» در بسیاری از وضعیت‌های غیرانقلابی رخ داده است؛ به‌رغم ارجاعات طعنه‌آمیز سیاستمداران به «حکومت شورایی کوچک» در دوران **زمستان نارضایتی** بریتانیا، شکل‌گیری شوراهای کارگری ویژگی معرف موقعیت‌های بالقوه انقلابی است. تاریخ نشان داده است که بسیاری از موقعیت‌ها و ساختارها می‌تواند منجر به ایجاد شکلی شود با شباهتی چشم‌گیر به شوراهای انقلابی روسیه، اما بی آن‌که در پایان به نتیجه‌ای انقلابی بیانجامد. این شکل شورایی سازماندهی بیش از سایر شکل‌ها، چالشی بنیادین برای نظم اقتصادی و سیاسی سرمایه‌داری است. در بخش نتیجه‌گیری این موضوع را مفصل بررسی خواهیم کرد.

«نوع خاصی از دولت...»

شوراها چه بودند؟

توصیف تروتسکی از انقلاب ۱۹۰۵ که در آن شوراها نقش اساسی و محوری داشتند، کاملاً روشن می‌کند که این سازمان‌ها را کارگران ایجاد کردند نه «سازمان سوسیال دموکرات» (حزب انقلابی). او درباره‌ی شورای سن پترزبورگ می‌نویسد: «این سازمان پرولتاریایی کاملاً طبقه‌بنیاد، سازمان انقلاب به معنای واقعی کلمه بود.» تروتسکی هنگام توصیف شورا به منطق تولیدمحور ساختار شورای کارگران اشاره می‌کند: «از آن‌جا که فرایند تولید، یگانه پیوند میان توده‌های پرولتاریا بود... شکل نمایندگی آن نیز می‌بایست با کارخانه‌ها و کارگاه‌ها مطابقت می‌داشت... از هر ۵۰۰ کارگر یک نفر به نمایندگی انتخاب می‌شد... [با این حال] در برخی موارد نمایندگان، تنها صد کارگر یا حتی تعداد کم‌تری را نمایندگی می‌کردند» (تروتسکی ۱۹۷۱، ۱۰۴).

از این توصیف درمی‌یابیم که این ساختار تشکیلاتی شورا نبود که شکل آن را از اسلاف تاریخی‌اش متمایز می‌کرد - بلکه کاملاً برعکس. ریشه داشتن شورا در سازماندهی مستقل خود کارگران، به‌جای هرگونه رهبری «سیاسی»، نیز طبعاً پدیده‌ای منحصربه‌فرد نبود. آنچه حقیقتاً در خصوص شوراهای روسی استثنایی بود، نقش ولو کوتاه آنان در حکم تشکل‌های بالفعل - و نه بالقوه‌ی - قدرت طبقه‌ی کارگر بود. به این معنا، سوویت‌ها در لحظات انقلابی خود، بیان‌گر وحدت موردنظر مارکس و لنین هستند، وحدت میان این شکل از سازماندهی و ساختاری که بالقوه هم حکومت و هم دولت کارگران است.

پیوندی حیاتی میان شکل شورایی سازماندهی کارگری و ساختار یک دولت کارگری بالقوه وجود دارد که در آن همه‌ی نهادهای از بالا به پایین ضرورتاً «مضمحل می‌شوند» و لنین نیز آن را در نوشته‌اش درباره‌ی کمون پاریس در کانون توجه قرار داد. **لنین در دولت و انقلاب** می‌گوید:

به نظر می‌رسید که کمون «فقط» ماشین درهم‌کوبیده‌شده‌ی دولتی را با دموکراسی کامل‌تری جایگزین خواهد کرد: [برای نمونه] تمام مقامات باید کاملاً انتخابی و قابل عزل باشند. اما ... این «فقط» به معنای

جایگزینی کلان نوعی از نهاد با انواع دیگری است که نظمی اساساً متفاوت دارند. این جا شاهد یکی از موارد «تبدیل کمیت به کیفیت» هستیم: دموکراسی ... از دموکراسی سرمایه‌داری به دموکراسی پرولتری تبدیل می‌شود: از دولت (یعنی نیروی خاصی برای سرکوب طبقه‌ای خاص) به چیزی تبدیل می‌شود که دیگر واقعاً دولت در معنای پذیرفته‌شده‌ی آن نیست (مارکس و لنین ۱۹۶۸، ۱۱۰-۱۱۱).

به این ترتیب، شوراهای مورد حمایت لنین و تروتسکی در انقلاب ۱۹۱۷ روسیه، در معنای سیاسی یک ساختار انتقالی بودند که هم تجسد ویژگی‌های یک دولت کارگری بالقوه بودند و هم این پتانسیل را داشتند که برای تسخیر قدرت به منظور دستیابی به آن نوع از دولت - که در نهایت دولت را به تمامی «از بین ببرد»- رهبری را به دست گیرند. لنین در تلاش برای توضیح این نکته در *تزه‌های آوریل* [۵] که شش ماه قبل از انقلاب اکتبر نوشته شد، استدلال می‌کند که مفهوم شوراها «درک نشده است ... از این نظر که شوراها شکلی جدید یا حتی نوع جدیدی از دولت هستند». این «نوعی جدید از دولت است که انقلاب روسیه در ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ شروع به آفریدن آن کرده است» و از برخی لحاظ، بنا به استدلال انگلس، دیگر دولت به معنای اخص کلمه نیست» (مارکس و لنین ۱۹۶۸، ۱۲۷، تاکید از متن اصلی است). به این معنا، «از بین رفتن دولت» تحت سوسیالیسم و کمونیسم از طریق همین شکل - شورایی - میسر می‌شود که کارگران به طور خودانگیخته در حکم وسیله‌ای برای مبارزه جهت دستیابی به خواست‌های طبقاتی‌شان اتخاذ می‌کنند.

آن گونه که سینگر می‌گوید، «دولت کارگری که بنا به تعریف، دولتی انتقالی است همواره شکلی عجیب و غریب از دولت خواهد بود، زیرا از همان آغاز قصدش نابودی خود - برای ساختن جامعه‌ای بی‌دولت - است» (۲۰۰۲).

این که فرایند یادشده تا چه حد سخت و بی‌امان و پرتنش است، به روشنی در کتاب تاریخی *جان رید، ده روزی که دنیا را لرزاند*، تصویر شده است. به این ترتیب که به وضوح مقاومت متعصبانه‌ی طبقه‌ی حاکم - و در واقع مقاومت «چپ‌های میانه‌رو» را نیز - در برابر هرگونه تسخیر واقعی قدرت، و نه نمادین آن، از سوی «سربازان ژنده‌پوش [و] کارگران چرکین ... مردمان فقیر» توصیف می‌کند، «انسان‌هایی زخم‌خورده و خمیده در مبارزه‌ای بی‌رحمانه برای بقا» که اینک قدرت را تسخیر کرده و شوراها را بوروکراتیزه‌ی خودشان را ساخته بودند (رید ۱۹۷۷ ۱۲۳). [۶] این پشتیبانی بی‌وقفه‌ی بلشویک‌ها از شکل شورایی سازماندهی و قدرت انقلابی خاص کارگران، رویه‌ای که فقط بلشویک‌ها اتخاذ کردند، باعث شد - دست کم در این دوره‌ی کوتاه و جادویی - وفاداری پرشور طبقه‌ی کارگر روسیه را کسب کنند.

این وضعیت دوام نداشت؛ همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، در خصوص دموکراسی طبقه‌ی کارگری ساختار شورایی هیچ امر دوام‌پذیری مگر در چارچوب حاکمیت بین‌المللی طبقه‌ی کارگر و در نتیجه «از بین بردن» فرجامین دولت وجود ندارد. حتی شوراها در ۱۹۰۵، که در سرآغاز انقلاب فوریه ۱۹۱۷ دوباره احیا و برقرار شدند هم

از انحراف مبرا نبودند؛ لنین به تلخی خاطر نشان می‌کند که «قهرمانان بی‌فرهنگی پوسیده، کسانی چون اسکوبیلوف‌ها و تسرتلی‌ها [۷] و [۸]... پس از ارائه‌ی مذموم‌ترین مدل پارلمانتاریسم خرده‌بورژوا موفق شده‌اند حتی شوراها را با تبدیل آن‌ها به دکان حرف‌های توخالی آلوده کنند» (مارکس و لنین ۱۹۶۸، ۱۱۴-۱۱۵). سینگر بر این نکته تأکید می‌کند که: «تصورش دشوار بود که در آینده‌ی دور شوراها یک داستان خواهند بود ... و دیکتاتوری به هجویه‌ی سوسیال دموکراسی، و دولت به اصطلاح کارگری به ارگان مقتدری برای فشار و تهدید تبدیل خواهد شد» (۲۰۰۲، ۳۳۹). تلخ‌طنز نهایی هنگامی آشکار شد که در خلال خیزش جنبش همبستگی (سولیدارنوش) در لهستان، رولسکی، رهبر بوروکرات حزب کمونیست، «علیه شوراها کارگری ناسزاگویی کرد، و شوراها را اختراع اهریمنی بلشویک‌ها دانست» (سینگر ۱۹۸۲، ۲۷۰).

این بوروکراتیک‌سازی تشکل‌های کارگری و سابقاً پویای انقلابی، به درس مهمی اشاره دارد که می‌توان از سرشت و ساختار شوراها کارگری آموخت. ویژگی‌های دموکراسی مستقیم، استقلال از مقامات رسمی، خودانگیختگی و خودکنش‌گری که در بالا بررسی شد، برای موفقیت بالقوه‌ی شوراها در دستیابی به تغییر اجتماعی بنیادین و حفظ آن ضروری است. خصلت خودانگیختگی و خودکنش‌گری شوراها کارخانه در ایتالیا و آنتاگونیسیم طبقاتی، به جای آن که واجد خصلت «آنارشستی» باشد - انتقادی که احزاب بدگمان کمونیست و سوسیالیست ایتالیا علیه آن‌ها مطرح می‌کردند - می‌توانست تحت رهبری سیاسی متفاوتی، آنان را به سمت سنگربندی‌های سیاسی سوق دهد و در نتیجه کمکی - از جانب اروپای غربی - برای رژیم بیش از پیش شکننده‌ی شورایی در روسیه باشد.

«بودم، هستم و همواره خواهم بود...»

محور بحثی که در این مقاله مطرح شد، بر شکست تاریخی سازماندهی شورایی کارگران در دستیابی به رژیم بادوام از قدرت و مالکیت کارگری، دموکراسی مشارکتی و رهایی از سرکوب و استثمار که جهان امروز دستخوش آن است، نیست. گرچه بررسی این شکست برای هر نوع واکاوی درباره‌ی آینده‌ی این نوع سازماندهی حیاتی است، اما هدف این فصل به نقل از لوکزامبورگ در کتاب **اعتصاب عمومی** تأکید بر پتانسیل فوق‌العاده و پیوسته احیاشونده‌ی این «تشکل‌های قدرتمند، جوان و تازه‌نفس» است (۱۹۲۵، ۳۵). [۹] اغلب همان شکل محل کارمحور، مستقیماً دموکراتیک و «خودانگیخته»، در خیزش‌های کاملاً پیش‌بینی‌ناپذیر مبارزات طبقه‌ی کارگر بارها و بارها نمایان می‌شود. این برگشت‌پذیری تنها امید موجود در «نظم نوین جهانی» است که نئولیبرالیسم حریص، بی‌اخلاق و خشونت‌بار بر ما حکفرما کرده است.

اغلب واکاوی‌های اجتماعی کنونی (و نیز گذشته) در این که فعالیت طبقه‌ی کارگر «تنها امید باقی‌مانده» است، تردید دارند. بسیاری از دیدگاه‌های چپ وزن قابل توجهی برای جنبش‌های اجتماعی جدید از جمله جوانان، زنان رادیکالیزه‌شده، اقلیت‌های قومی سرکوب‌شده و دیگر گروه‌های هویتی به‌مثابه‌ی نیروهای اصلی برای احیای یک جنبش ضدسرمایه‌داری قائل هستند. به نظر می‌رسد بار دیگر برای نیروی چپی که مصرانه خواهان

انطباق با فرهنگ قرن بیست و یکم است، عواملی که مستقیماً در محل تولید ریشه ندارند، مانند بحران زیست‌محیطی، در قیاس با مبارزات طبقاتی که در این جا به بحث گذاشته شد، اعتبار بیش‌تری پیدا کرده‌اند. بحث حاضر به هیچ‌وجه اهمیت این مسائل را انکار نمی‌کند. مسئله‌ی مورد بحث، اعتبار پایدار مبارزه‌ی طبقاتی در تمام جلوه‌های متنوع قرن بیست و یکم آن است. بحران اقتصادی بار دیگر زیست‌پذیری نظام سرمایه‌داری را به پرسش می‌گیرد، نظامی که تاکنون استراتژی قابل‌پیش‌بینی‌اش حمله به استانداردهای زندگی طبقه‌ی کارگر - و حمله‌ی مکرر به واکنش قربانیان این وضعیت - بوده است.

تاریخچه‌ای که در بالا مطرح شد، بی‌تردید به پتانسیل سیاسی مقاومت‌های مردم‌پایه در محل کار اشاره دارد، مقاومتی که از نخستین مراحل سازماندهی صنعتی تا موج‌های جهانی امروزی شکل‌گیری اتحادیه‌ها و کنش اعتصابی، نظم موجود را به گونه‌ای به چالش گرفته که دست‌کم توجه جدی حاکمان به آن جلب شده است (مودی ۱۹۹۷، ماسون ۲۰۰۷). از این منظر، با تأمل بر دگرگونی سیاسی، شوراهای کارگری همچنان معتبرترین و مؤثرترین شکل سازماندهی حتی در مبارزات قرن بیست و یکم هستند. کارگران درگیر استثمار مضاعف که ناشی از جهانی‌سازی در کشورهای تازه صنعتی‌شده است، به اندازه‌ی هم‌تایان «توسعه‌یافته» شان مایل به اتخاذ این شکل سازماندهی هستند، درست همان‌طور که به‌طور فزاینده شکل‌های مشابه سازماندهی اتحادیه‌ای را به کار بسته‌اند.

بنا به همه‌ی این دلایل، این نوشتار درخواستی است از چپ امروز - و حتی مهم‌تر، درخواستی است از فعالان سیاسی طبقه‌ی کارگر که به‌رغم همه‌ی مسائل همچنان به مبارزه‌ی ضد سرمایه‌داری در محیط‌های کار ادامه می‌دهند - تا پتانسیل سازمان‌های مردم‌پایه، مستقیماً دموکراتیک و احیاشونده‌ای را که در بالا شرح‌شان رفت، به رسمیت بشناسند. ما بر پایه‌ی احتمال تاریخی پیدایش دوباره‌ی چنین سازمان‌هایی، با ذکر خوش‌بینی انقلابی‌ای که در واپسین فریاد مبارزه‌جویانه‌ی **رزا لوکزامبورگ** علیه بورژوازی طنین‌انداز است، نتیجه می‌گیریم: «نظم شما بر شن بنا شده است. فردا انقلاب دوباره سربر خواهد کشید و در برابر چشمان وحشت‌زده‌تان با صدایی رسا جار خواهد زد: من بودم، هستم و همواره خواهم بود.»

ترجمه‌ی حاضر فصل ۳ از بخش یک کتاب زیر است:

Ours to Master and to Own: Workers' Control from the Commune to the Present, Editors: Dario Azzellini, Immanuel Ness; Haymarket Books

عنوان اصلی مقاله:

The Red Mole, Workers' Councils as a Means of Revolutionary Transformation, by. Sheila Cohen

یادداشت‌ها:

[۱] همبستگی یا سولیدارنوش / Solidarność - اتحادیه مستقل خودگردان اتحادیه‌های کارگری - ن.ک به فصل ۱۰ همین کتاب - مترجم

[۲] دیوید لوید جورج / David Lloyd George (۱۸۶۳ - ۱۹۴۵) سیاست‌مدار انگلیسی از حزب لیبرال بریتانیا و نخست‌وزیر بریتانیا در سال‌های ۱۹۱۶ تا ۱۹۲۲ - مترجم

[۳] اشاره به کتاب «ده روی که دنیا را لرزاند» اثر جان رید روزنامه‌نگار، نویسنده و فعال سوسیالیست آمریکایی درباره‌ی انقلاب ۱۹۱۷ روسیه - مترجم

[۴] New Labor یا حزب کارگر جدید به دوره‌ای از تاریخ حزب کارگر انگلیس از اواسط دهه ۱۹۹۰ تا ۲۰۱۰ تحت رهبری تونی بلر و گوردون براون اشاره دارد. - مترجم

[۵] ظاهراً نویسنده «تزه‌های آوریل - درباره‌ی وظایف پرولتاریا در انقلاب حاضر» را با نوشته‌ی دیگری از لنین، «وظایف پرولتاریا در انقلاب ما»، اشتباه گرفته است. نقل قول مربوط به دومی است. هر دو اثر در آوریل ۱۹۱۷ منتشر شده‌اند. - مترجم

ن.ک: <https://www.marxists.org/archive/lenin/works/date/index.htm>

[۶] ن.ک. به رید ۱۹۷۷، برای نمونه صفحه ۳۲: «در آن زمان [ژوئیه‌ی ۱۹۱۷] اکثریت شوراها را سوسیالیست‌های میانه‌رو تشکیل می‌دادند...» همچنین ن.ک. به کوئنکر ۱۹۸۱ که گزارشی از شوراهای نهادی شده در «بین دوانقلاب» در مسکو ارائه داده است.

[۷] اشاره به اسکوبیلف (Matvey Skobelev) و تسرتلی (Irakli Tsereteli) دو تن از سوسیال دموکرات‌ها و رهبران منشویک‌ها - مترجم

[۸] در آن زمان منشویک‌ها کنترل شوراهای پتروگراد را در دست داشتند.

[۹] اشاره به توصیف رزا لوکزامبورگ در کتاب اعتصاب عمومی درباره‌ی تشکل‌های کارگری تازه شکل گرفته در انقلاب ۱۹۱۷ روسیه.

کتابشناسی

- Anderson, Andy. ۱۹۶۴. Hungary '۵۶, London: Phoenix Press.
- Appel, Jan. ۲۰۰۸. Origins of the movement for workers' councils in Germany. Commune, no. ۵.

- Barker, Chris, ed. 1987. Revolutionary rehearsals. London: Bookmarks.
- Birchall, Ian. 1974. Workers against the monolith: The Communist parties since 1943. London: Pluto Press.
- Brecher, Jeremy. 1997. Strike Boston: South End Press.
- Charlton, John. 1997. The Chartists: The first national workers' movement. London: Pluto Press.
- Cohen, Sheila. 2006. Ramparts of resistance: Why workers lost their power, and how to get it back. London: Pluto Press.
- Dangerfield, George. 1961. The strange death of liberal England. New York: Capricorn.
- Darlington, Ralph. 2009. Organising, militancy and revitalisation: The case of the RMT union. In Union revitalization in advanced economies: Assessing the contribution of union organising, ed.
- Gregor Gall, 83-106. Basingstoke; New York: Palgrave Macmillan. Fosh, Patricia and Sheila Cohen. 1990. Local trade unionists in action: Patterns of union democracy. In Trade unions and their members, ed. Patricia Fosh and Edmund Heery. London: Macmillan.
- Gall, Gregor. 2009a. Union revitalization in advanced economies: Assessing the contribution of union organising. Basingstoke; New York: Palgrave Macmillan.
- ———, ed. 2009b. The future of union organising: Building for tomorrow. Basingstoke; New York: Palgrave Macmillan.
- Gluckstein, Donny. 1988. The Western soviets: workers' councils versus Parliament 1918-20. London: Bookmarks.
- Gonzalez, Mike. 1987. Chile 1972-3: The workers united. In Revolutionary rehearsals, ed. Chris Barker. London: Bookmarks.

- Gramsci, Antonio. 1971. Prison notebooks. London: Lawrence and Wishart Harman.
- Harman, Chris. 1974. Bureaucracy and revolution in Eastern Europe. London: Pluto Press.
- _____. 2002. Argentina: Rebellion at the sharp end of the world crisis. *International Socialism* 94 (Spring 2002).
- Hinton, James. 1972. The first shop stewards' movement. London: George Allen and Unwin.
- Holton, Bob. 1976. British syndicalism 1900–1914. London: Pluto Press.
- Kelly, John. 1988. Trade unions and socialist politics. London: Verso.
- _____. 1998. Rethinking industrial relations: Mobilisation, collectivism and long waves. London: Routledge.
- Koenker, Diane. 1981. Moscow workers and the 1917 revolution. Princeton, NJ: Princeton University Press.
- Leopold, Les. 2007. The man who hated work and loved labor. Vermont: Chelsea Green.
- Luxemburg, Rosa. 1925. The mass strike. London: Merlin Press.
- Lynd, Staughton. 2003. Students and workers in the transition to socialism: The Singer model. *Monthly Review* 54, no. 10.
- Marx, Karl and V. I. Lenin. 1968. Civil war in France: The Paris Commune. New York: International Publishers.
- Mason, Paul. 2007. Live working or die fighting: How the working class went global. London: Harvill Secker.
- Moody, Kim. 1997. Workers in a lean world: Unions in the international economy. New York: Verso.
- Nagy, Balazs. 2006. How the Budapest central workers' council was set up. Liverpool: Living History Library.
- Postgate, R.W., Ellen Wilkinson, and J. F. Horrabin. 1927. A workers' history of the Great Strike. London: The Plebs League.

- Poya, Maryam. ۱۹۸۷. Iran ۱۹۷۹: Long live revolution! Long live Islam? In *Revolutionary rehearsals*, ed. Chris Barker. London: Bookmarks.
- Reed, John. ۱۹۷۷. *Ten days that shook the world*. London: Penguin Books.
- Robinson, Peter. ۱۹۸۷. Portugal, ۱۹۷۴–۵: Popular power. In *Revolutionary rehearsals*, ed. Chris Barker. London: Bookmarks.
- Rosenberg, Cheni. ۱۹۸۷. ۱۹۱۹: Britain on the brink of revolution. London: Bookmarks.
- Singer, Daniel. ۱۹۸۲. *The road to Gdansk: Poland and the USSR*. New York: Monthly Review Press.
_____. ۲۰۰۲. *Prelude to revolution: France in May ۱۹۶۸*. Cambridge: South End Press. Smith, Mark. ۲۰۰۹. *Vestas occupation*. *Solidarity* ۲۵.
- Thatcher, Margaret. ۱۹۹۵. *The path to power*, New York: HarperCollins Press.
- Thornett, Alan. ۱۹۹۸. *Inside Cowley*. London: Porcupine Press.
- Trotsky, Leon. ۱۹۲۶. *Where is Britain going?* London; Allen & Unwin.
_____. ۱۹۶۷. *The history of the Russian Revolution*. London: Sphere Books.
_____. ۱۹۷۱. ۱۹۰۵. New York: Vintage Books.
- Weir, Stan. ۱۹۶۷. *U.S.A.—the labor revolt*. Boston: New England Free Press.
- Williams, Gwyn A. ۱۹۷۵. *Proletarian order: Antonio Gramsci, factory councils and the origins of communism in Italy ۱۹۱۱–۱۹۲۱*. London: Pluto Press.
- Wilson, Phil. ۲۰۰۹. *We knew we had nothing to lose*. *Solidarity* ۲۵.

- Wright, Steve. ۲۰۰۲. Storming heaven: Class composition and struggle in the Italian autonomist Marxism. London: Pluto Press.